

طرح درس

محمد سبحانی

آموزگار ابتدایی و معاون آموزشی مدرسه ی

صدر، قم



یکی از روش‌های طرح‌درس نویسی نوین طرح‌درس داستان‌محور است که در آن، دانش‌آموزان درگیر داستان می‌شوند و متناسب با آن، کارهای گوناگونی انجام می‌دهند و داستان را دنبال می‌کنند. با توجه به خلاقیت مربی داستان می‌تواند به گونه‌ای باشد که بچه‌ها آن را پیش ببرند یا اینکه داستان از پیش تعیین شده باشد و بچه‌ها فقط درگیر داستان شوند، از آن لذت ببرند و کاربرد برخی از دروسشان را ببینند.

نمونه‌ای از طرح‌درس داستان‌محور

اهداف آموزشی: نامه‌نگاری، جمع و تفریق، اندازه‌گیری، سایه‌ها، منبع نور، ماشین بادکنکی و... (ضرب و تقسیم، کسر و... هم می‌تواند به‌راحتی به داستان اضافه یا جایگزین جمع و تفریق شود).

طراحان: محمد سبحانی، محمدمامین محمدیان، سیاوش کربلایی.

معلم وارد کلاس شد و شروع کرد به تعریف کردن داستان: یکی بود یکی نبود، زیر گنبد کبود، یک سرزمینی به نام «سیرین جبرین» وجود داشت. در این سرزمین همه چیز خوب پیش می‌رفت و همه چیز عادی بود. همه با هم خوب و مهربان و صمیمی بودند و از سرزمینشان مراقبت می‌کردند. نام دانای بزرگ سرزمین «پیرین» بود. پیرین بعد از مدت‌ها توانسته بود گروهی را پیدا کند که به او کمک کنند. این گروه گروهی نبود جز کلاس شما که گروه قدرتمندی هستید. حالا او می‌خواهد در کارهای گوناگون از شما کمک بگیرد.

تا معلم این را گفت، در کلاس زده شد. معلم رفت در را باز کند. آقای ناظم بود. نامه‌ای عجیب به دست آقای معلم داد. معلم برگشت و بی‌درنگ نامه را باز کرد. همه‌ی ما تعجب کرده بودیم. این نامه با یک خط عجیب نوشته شده بود. آقای معلم نامه را به ما نشان داد. (می‌توان متناسب با سن بچه‌ها نامه را رمزگذاری کرد و مثلاً هر شکلی را نماد نشانه یا کلمه‌ای قرار داد یا نامه به‌صورت معمولی و ساده باشد).

باورمان نمی‌شد. نامه از طرف پیرین بود؛ یعنی همان کسی که امروز اقامت‌نامه‌اش را برایمان تعریف کرده بود. او در نامه از ما تقاضای کمک کرده بود و ما وارد داستان شده بودیم. بعد از چند بار نامه‌نگاری بین ما و پیرین و شناخت سرزمینش، روزی نامه‌ای از پیرین به ما رسید. طبق معمول معلم نامه را باز کرد و ما خوش حال بودیم؛ اما متن نامه ما را کمی نگران کرد.

...

به نام خدا

از پیرین به قهرمانان کلاس،

دوستان من سلام. ممنون. پیام شما را دریافت کردم و تشکر می‌کنم که قبول کردید ما را یاری کنید.

دوستان ما از سرزمین دشمن برای ما خبر آورده‌اند و متأسفانه ما متوجه شده‌ایم قرار است به ما حمله شود. کامریگستانی‌ها که گول‌گولک‌های خنگ و پشمالویی‌اند، به‌عنوان نیروی نظامی آن‌ها پیش قدم شده‌اند.

پس از اینکه فهمیدیم آن گول‌های خنگ پشمالو می‌خواهند به سرزمین ما حمله کنند، من، حاکم، جمعی از فرماندهان سرزمین و بقیه‌ی پیرمردها جلسه‌ای برای هم‌فکری تشکیل دادیم. پیرترها کمی ترسیده بودند و جوان‌ترها در حیرت مانده بودند.

کمی در جلسه بحث شد و افراد پیشنهادهای گوناگونی دادند؛ مثلاً برخی گفتند دورتادور شهر را دیوار بکشیم یا برخی دیگر گفتند سلاح‌های فولادی بسازیم یا افرادی را از بلاد دیگر اجیر کنیم که برای ما بجنگند.

ولسی همه‌ی این کارها به دلایلی ممکن نبود. در همین حال ناگهان یکی از فرماندهان ما پیشنهاد داد که دورتادور شهر را خندق بزرگ حفر کنیم و درون آن را با آتش پر کنیم که گول‌ها نتوانند از آن عبور کنند.

دقایقی همگی سکوت کردیم. پیشنهاد خیلی عاقلانه،





هوشمندانه و کاملی به نظر می‌رسید و پس از کمی صحبت همگی به این نتیجه رسیدیم که این نقشه عملی شود. اما به مشکل بزرگ‌تری برخورد کردیم؛ به دلیل آنکه ما فقط سواد خواندن و نوشتن داشتیم، اندازه‌گیری بلد نبودیم و نمی‌توانستیم اندازه‌ی خندق و دور سرزمینمان را حساب کنیم.

بحث‌های زیادی مطرح شد؛ مثلاً بعضی‌ها می‌گفتند چند نفر را بفرستیم کشوری دیگر تا درس یاد بگیرند که امکان‌پذیر نبود؛ چون چند سال طول می‌کشید و ما وقت کافی نداشتیم یا می‌گفتند که از خارج از سرزمین فرد تحصیل کرده‌ای بیاوریم که ممکن بود به ما خیانت کند. سپس همگی با هم به این نتیجه رسیدیم که از اشخاصی دیگر برای برطرف‌شدن مشکلاتمان کمک بگیریم.

بدین ترتیب من مأمور شدم تا از شما که بهترین هستید، در این امر کمک بگیرم.

اکنون از شما دوستان خوبم تقاضا دارم هرکس طبق کلمات رمز مقدار مشخص‌شده را محاسبه کند و در جای مشخص‌شده بنویسد.

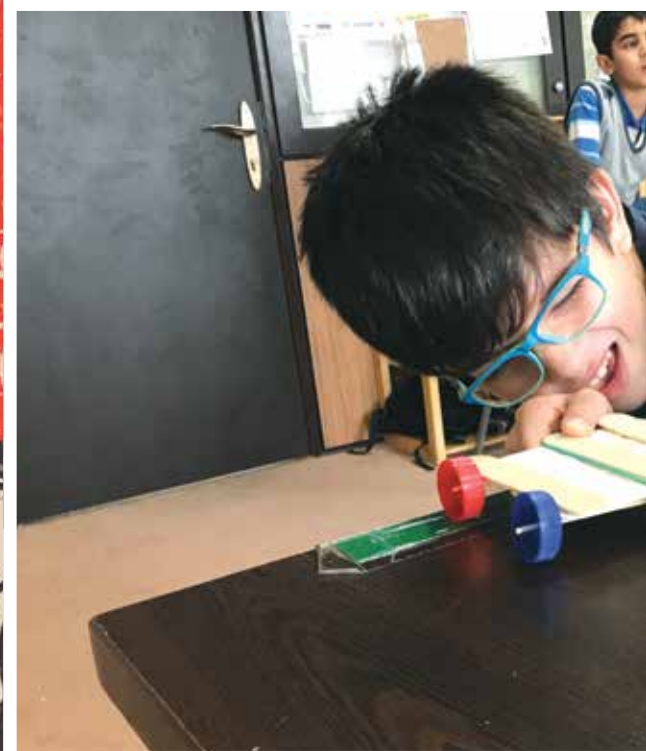
فقط تأکید می‌کنم اگر مقدار، اشتباه محاسبه شود و ما مقدار کمتری را بکنیم، غول‌ها از قسمت کنده‌نشده داخل می‌شوند و اگر مقدار به‌دست آمده بیشتر باشد، درون قسمت بعدی می‌رود و دو محله باهم درگیر می‌شوند که در زمان جنگ بسیار خطرناک است. پس از شما خواهش می‌کنم با تمام دقت به ما کمک کنید.



نکته: می‌توان به‌صورت رمزی، نام هرکس را مشخص کرد و متناسب با قوی یا ضعیف‌بودن او محاسباتی برایش در نظر گرفت. مثلاً م س؛ یعنی محمد سبحانی؛ دو تا طول می‌ز بعلاوه‌ی یک عرض می‌ز.

م ح س؛ یعنی محمدحسن سیری؛ یک عدد ارتفاع قفسه منهای طول می‌ز بعلاوه‌ی سه تا طول می‌ز منهای عرض قفسه بعلاوه‌ی پایه‌ی جلوی صندلی. ع ا ک؛ یعنی علی‌اکبر کاظمی؛ سه تا عرض می‌ز بعلاوه‌ی یک عرض قفسه بعلاوه‌ی طول قفسه.

محاسبات را انجام دادیم؛ ولی برخی از بچه‌ها به محاسبات خود مطمئن نبودند. آقا معلم محاسبات را در یک نامه وارد کرد و آن را برای پیرین فرستاد. یک روز که بچه‌ها وارد کلاس شدند، معاون مدرسه نامه‌ی سوخته‌ای را جلوی کلاس آورد. تحویل مری داد و گفت: «این را یک پیک آورده و گفته که فوری به دست شما برسانم.»

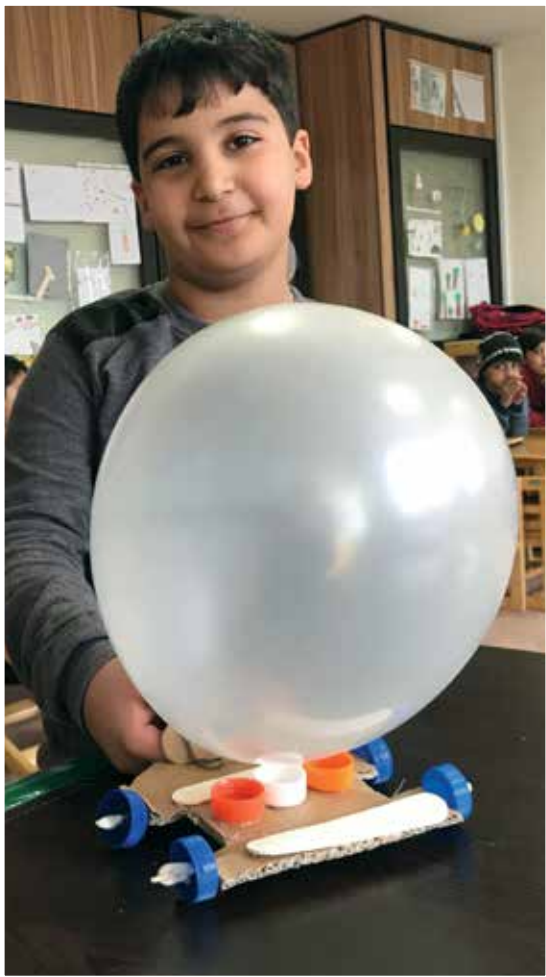


آشنا

ایان‌ماه

دوره‌ی بیست و ششم
شماره‌ی ۱۴۰۱۲

۲۹



به نام خدا
از پیرین به قهرمانان کلاس،
دوستان من سلام.

اول از همه از شما تشکر می‌کنم که محاسبات خندق‌ها و دور سرزمینمان را انجام دادید؛ ولی فکر می‌کنم متأسفانه در انجام محاسباتتان کمی اشتباه رخ داده است. قسمتی از این خندق به درستی کنده نشد و تعدادی از آن گول‌گولک‌ها از این فرصت استفاده کردند و از آن قسمت، خود را به سرزمین ما رساندند. بدین ترتیب بود که جنگ در سرزمین ما شروع شد و ما با اون گول‌گولک‌ها درگیر شدیم. ای کاش کمی بیشتر دقت می‌کردید. حالا دیگر گذشته است و شما باید جبران کنید.

پس از گذشت مدتی از درگیری با آن‌ها، فرماندهان ما نکته‌ی عجیب و جالبی را کشف کردند و آن این بود که این گول‌گولک‌ها به شدت ترسو هستند، به طوری که اگر چیز بزرگ‌تر از خودشان را ببینند، سرزمین ما را ترک می‌کنند.

ما فوری با فرماندهان سرزمین جلسه‌ای تشکیل دادیم تا در مورد این موضوع فکر چاره‌ای کنیم؛ اما ساختن چیزی به آن بزرگی که بتواند گول‌ها را بترساند کار بسیار سخت و دشواری است. علاوه بر آن، هم هزینه‌ی زیادی دارد و هم مدت‌زمان زیادی طول می‌کشد و البته در حین جنگ، ما وقت این کار را نداریم. بدین ترتیب باز هم فرماندهان از من خواستند تا از شما دوستان خوبم کمک بگیرم.

لطفاً به ما پیشنهادی بدهید که بتوانیم یک چیز بزرگ نشان گول‌گولک‌ها بدهیم و آن‌ها را بترسانیم و از سرزمینمان بیرونشان کنیم. لطفاً جواب این نامه را امروز برای ما ارسال کنید.
با تشکر



بچه‌ها می‌دانستند در خندقی که دور شهر کنده شده است، آتش وجود دارد و مربی به بچه‌ها گفت: «بچه‌ها، ما چطور می‌توانیم به سیرین جیرینی‌ها کمک کنیم؟ این را می‌دانیم که آن‌ها آتش دارند.»

بچه‌ها شروع کردند به مشورت و نظر دادن. هر کسی ایده‌ای داشت. بعضی از آن‌ها گفتند: «آقا، می‌شه یه درخت بزرگ را آتش زد.» دیگری می‌گفت: «آقا، کل سرزمین را آتش بزنند.» و این‌گونه هر کس چیزی می‌گفت.

مربی دوباره اشاره به آتش کرد و گفت: «بچه‌ها، از درس‌هایی که خوانده‌اید استفاده کنید.»

بچه‌ها دوباره به فکر فرو رفتند. یکی از بچه‌ها گفت: «آقا، از چه درسی؟» مربی گفت: «خوب فکر کنید. آن‌ها آتش دارند، یعنی نور. حالا چگونه می‌شود با آتش یک چیز بزرگ ساخت؟» یکی از بچه‌ها متوجه شد و سریع گفت: «آقا فهمیدم. می‌توانیم با چیزهای کوچک، سایه‌های بزرگ درست کنیم.» همه‌ی بچه‌ها تأیید و شروع به ساخت چند آدمک کوچک کردند. سپس به مربی پیشنهاد دادند که با یک منبع

نور به یک اتاق تاریک برویم و این آدمک‌ها را امتحان کنیم. مربی هم پذیرفت و بچه‌ها وسایل خود را برداشتند و به اتاق تاریک رفتند. با چراغ قوه آدمک‌های خود را امتحان کردند و با دور و نزدیک کردن آدمک‌ها به منبع نور، سایه‌های کوچک و بزرگ درست کردند.

خیلی زود جواب نامه را نوشتند. چند آدمک را هم ضمیمه کردند تا پیرین و سیرین جیرینی‌ها متوجه کار شوند. چند روزی گذشت و خبری از سیرین جیرینی‌ها نبود. ما بی‌صبرانه منتظر آمدن نامه از سیرین جیرین بودیم که باز هم صدای در کلاس تفکراتمان را برهم زد. آری نامه بود. نامه‌ای از سرزمین سیرین جیرین و خود پیرین آن را فرستاده بود.

مربی بچه‌ها را جمع کرد و شروع به خواندن کرد.

بچه‌ها درباره‌ی نحوه‌ی زندگی و پوشش و شکل ظاهری مردم سیرین جیرین در نامه‌ی قبلی سؤالاتی پرسیده بودند.

برای بچه‌ها وسایلی فرستاده شده بود. مربی ابتدا بچه‌ها را گروه‌بندی کرد و از آن‌ها خواست با هم‌فکری در گروه خود، یک وسیله بسازند.

وسایلی که وجود داشت: در بطری، سیخ چوبی، نی، مقوا، کارت، چسب، چوب بستنی، بادکنک، قیچی و... که بیشتر وسایل دورریز بودند.

مربی به بچه‌ها گفت: «پیرین برای این به شما اعتبار جیرینی داده است که بدانند هزینه‌ی وسیله‌ای که برایش می‌سازید، چقدر می‌شود.»

هر کدام از وسایل از قبل ارزش‌گذاری شده بود. بچه‌ها ابتدا باید طرحشان را روی کاغذ می‌کشیدند و بعد از تأیید مربی، اقلام را محاسبه می‌کردند و بعد با اعتباری که دست مربی داشتند، به خرید اقلام می‌رفتند. هر گروه یک مسئول خرید داشت. بچه‌ها بیشتر از اعتبارشان نمی‌توانستند خرید کنند.

خلاصه بچه‌ها طرح‌های خود را پیاده و شروع به ساخت وسیله‌ی خود کردند. اکثر بچه‌ها ماشین بادکنکی ساختند و برخی هم خلاقیت‌هایی داشتند؛ مثلاً یکی از گروه‌ها بالن ساخت و یکی از گروه‌ها ماشین بدون چرخ ساخت که سطح کف آن صاف بود.

پس از ساخت وسایل مربی از مراحل کار هر گروه عکس گرفت و قرار شد که همه‌ی عکس‌ها چاپ شود و به همراه گزارش‌ها که گروه‌ها نوشته‌اند، برای پیرین و سرزمین سیرین جیرین فرستاده شود تا آن‌ها هر وسیله‌ای را که خواستند استفاده کنند و بسازند.

این‌گونه بود که به کمک بچه‌ها توانستیم سیرین جیرینی‌ها را پیروز کنیم و پیرین هم از ما تشکر کرد.

این داستان ادامه دارد...

نکته: می‌توان برخی از فعالیت‌ها را گروهی انجام داد و برخی دیگر از آن‌ها به‌تنهایی انجام شوند. همچنین می‌توان فعالیت‌های مختلفی را در همین قالب و متناسب با درسی که قرار است به بچه‌ها بدهیم یا قرار است آن درس را تمرین کنیم، بیاوریم و حتی می‌توان از درس‌های دیگری نیز در این طرح‌درس استفاده کرد یا حتی متناسب با کلاس، طرح‌درس را تغییر داد.

...

به نام خدا

از پیرین به قهرمانان کلاس،

ممنون از کمک شما دوستان. عالی بود. ما آتش روشن کردیم و با سایه‌ی آدمک‌هایی که درست کرده بودیم توانستیم همه‌ی غول‌گولک‌های نادان را فراری دهیم. همه در رفتند؛ اما ما متوجه شدیم بیرون از سرزمین، اردوگاه زده و آنجا جمع شده‌اند. باز هم به کمکتان احتیاج داریم. ما خیلی فکر کردیم چه کار کنیم و چگونه آن‌ها را از بین ببریم، اما به هیچ راه‌کاری نرسیدیم. ما تا الان توانستیم یک تعداد بمب‌های دست‌ساز درست کنیم، ولی نمی‌دانیم این بمب‌ها را چگونه به اردوگاهشان برسانیم. خیلی کار سختی است و ما وسیله‌ای برای حمل این بمب‌ها نداریم. خودمان هم نمی‌توانیم این بمب‌ها را به آنجا ببریم، چون کشته می‌شویم. ما وسایلی داریم، شاید بشود با این‌ها چیزی ساخت که بتوان این بمب‌ها را با آن حمل کرد. این وسایل را با یک مقدار اعتبار برایتان می‌فرستیم.

ما در سرزمینمان با این اعتبارها می‌توانیم وسیله تهیه کنیم. من برای هر نفر هزار جیرین اعتبار می‌فرستیم. این اعتبار دست مربی‌تان باشد و از او بگیرید. وسایل را هم می‌سپارم که برایتان تهیه کنند و شما با اعتبارهایتان این وسایل را بگیرید و با آن‌ها وسیله‌ای را که می‌توانید درست کنید. هر کس وسیله‌ای را که درست کرد به مربی‌اش بدهد تا او هم طرحش را دقیق برای ما بفرستد. راستی ما در سرزمینمان سوخت نداریم. اوضاع اینجا خیلی بد شده است. زودتر همه‌ی کارهایتان را کنار بگذارید و همین امروز این کار را برای ما انجام دهید.

سؤال‌هایتان هم بعد از جنگ حتماً جواب می‌دهم. ممنون.